



**طلاق توافقی در نگاه اول شاید یک راهکار به حساب بیاید اما در عمل تبعات متعددی را متوجه زن و مرد و فرزندان احتمالی می‌کند. در این میان از آنجایی که طلاق توافقی اغلب با گذشت زن از حقوقی همچون مهریه رخ می‌دهد، زنان را بیشتر دچار خسران می‌نماید**

**گفت‌وگویی «جوان» با جامعه‌شناس و پژوهشگر حوزه زن و خانواده**

## بیشتر زوج‌ها پس از طلاق توافقی پشیمان می‌شوند!

**جامعه، خانواده و رسانه‌ها در تربیت نسل جدید موفق عمل نکرده‌اند**

**■ زهرا چیذری**

آمار فرودشدن زوج‌ها به طور نگران‌کننده‌ای افزایش یافته است. آمار طلاق در برخی مناطق کشور حتی به یک طلاق به ازای هر سه ازدواج می‌رسد. پیشتر این جدایی‌ها هم در پنج سال نخست زندگی و به شکل توافقی رخ می‌دهد. در اغلب این توافق‌ها این زنان هستند که برای تسریع فرآیند طلاق و جدایی از برخی حقوق خود همچون مهریه می‌گذرند و زندگی مشترکشان را به پایان می‌رسانند. طلاق اگرچه هم برای زن و هم برای مرد و هم فرزندان احتمالی یک زندگی تبعات و چالش‌هایی را ایجاد می‌کند، اما در این میان زنان بارروانی و فشارهای روحی و اجتماعی بیشتری را باید تحمل کنند و به نظر می‌رسد در ماجرای طلاق و جدایی بیشتر می‌بازند. برای آواکای آسیب‌شناسانه طلاق توافقی پای صحبت‌های دکتر عالیبه شکرچیگی، جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه نشسته و سؤالاتمان را با وی مطرح کرده‌ایم.



**خانم دکتر شکرچیگی هانگونه که مستحضر هستید، آمارهای طلاق در جامعه ما به شدت بالا رفته و در صد قابل توجهی از این طلاق‌ها طلاق‌های توافقی است. اگر بخواهیم از منظر جامعه‌شناسی نگاهی آسیب‌شناسانه به طلاق توافقی داشته باشیم، چه ملاحظاتی را باید مدنظر قرار دهیم؟**

طلاق توافقی همچون شمشیری دو لبه عمل می‌کند. در پاره‌ای از مواقع زوجی که نمی‌توانند با هم زندگی کنند، با توجه به سال‌های زندگی مشترک و با عنایت به امکانات مالی تصمیم می‌گیرند، طبق توافق طرفین با تقسیم این منابع از هم جدا شوند. ممکن است در مواردی این طلاق و جدایی برای طرفین خوب باشد، اما در موارد متعددی شاهد این بوده‌ایم زوج‌هایی که به صورت توافقی از هم جدا می‌شوند، بعد پشیمان می‌شوند. در تحقیقی که ما داشته‌ایم این زوج‌ها عنوان می‌کنند اگر ما کمی بیشتر تأمل و تعمق می‌کردیم طلاق نمی‌گرفتم، به خصوص اینکه اگر در این بین فرزندی خوب باشد، در زمانی که زوج فرزندی ندارند جدایی تبعات روحی و اجتماعی فراوانی را به آنها تحمیل می‌کند، اما در صورت داشتن فرزند آثار و تبعات آن بیشتر خواهد بود. حضور این فرزند پیوندهای زندگی قبلی را همچنان حفظ می‌کند. چون بچه هم به پدر و هم به مادر نیاز دارد و پدر و مادری که مسئولیتی را در برابر فرزند ندارند و با جدایی این مسئولیت از آنها سلب نمی‌شود و بعد از جدایی هم به خاطر حضور بچه زن و مرد با هم تعاملاتی دارند، در مواردی از طلاق توافقی پشیمان بوده‌اند.

با طلاق توافقی این بچه‌ها آسیب می‌بینند، وقتی با نگاه آسیب‌کاوانه به این ماجرا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این مسئله پیامدهای آسیب‌زایی هم برای پدر، هم مادر و هم فرزند دارد و تا زمانی که اینها بتوانند در میدان دیگری از زندگی قرار بگیرند که از آرمش برسند، زمان می‌برد و وقت می‌خواهد.

**پس شما با سختگیری و به بیان دیگر ممانعت از سهولت طلاق توافقی موافقت می‌کنید؟**

من معتقدم طلاق هم به شکل رسمی و هم توافقی باید به عنوان آخرین راه‌حل مورد توجه قرار گیرد و باید همه راه‌ها را رفت و با مشاوره‌ها صحبت کرد، تلاش شود خوشبختی‌های زندگی را بسازند. سلطه‌گرایی یکی از طرفین یا هر دو یکی از مواردی است که موجب می‌شود آنها نتوانند با هم در امورات جاری در زندگی به یک وحدتی برسند. بنابراین من فکر می‌کنم اگر فرصتی در اختیار آنها باشد و بعد به سمت طلاق توافقی هدایت شوند، ممکن است جلوی بسیاری از طلاق‌ها گرفته شود، به خصوص در مواردی که فرزندان در این زندگی هستند.

**یکی از موضوعاتی که در حال حاضر وجود دارد، این است که آمار طلاق در زندگی‌هایی با طول کمتر از پنج سال و حتی در مواردی طلاق‌های زیر یک‌سال بالاست، آیا می‌توانیم بگوییم که درصد بالایی از این جدایی‌ها بر اساس تصمیم‌گیری احساسی رخ می‌دهد و اگر زمینه‌هایی برای تعامل بیشتر پیش از طلاق توافقی فراهم شود، ممکن است این افراد به زندگی مشترکشان بازگردند؟**

بله. اکثر طلاق‌هایی که ما در سال‌های اخیر مشاهده کرده‌ایم، بیشتر در گروه‌های سنی جوان بوده است و در این میان کسانی بوده‌اند که در

پنج سال اول زندگی‌شان قرار داشته‌اند، اما اینکه چرا این جدایی‌ها در سال‌های نخست زندگی اتفاق می‌افتد باید بگویم دیدگاه‌های بین‌نسلی امروز خانواده‌ها را به صورت مختلف هدایت می‌کند. اگر نسل اول را نسل انقلاب به‌شمار بیابوریم، امروز می‌توانیم سه نسل را در کنار یکدیگر داشته باشیم. این سه نسل دیدگاه‌هایشان درباره اینکه چطور با مسائل زندگی و بحران‌هایی که بعضاً ممکن است در زندگی پیش بیاید، روش‌های مواجه‌شان با این بحران‌ها متفاوت است. نسل اول ممکن است گذشت و خوشبختنداری بیشتری در برابر چنین مسائلی داشته و بخواهد این باشد که زندگی‌اش به هر نحو ممکن ادامه پیدا کند، اما برای نسل دوم این «به هر نحو ممکن» کم‌رنگ‌تر شده و نسل سوم هم خیلی سریع از کوره در می‌رود.

**چرا نسل جوان ما به قول شما زود از کوره در می‌روند و برای نگاه‌داشتن زندگی مشترک خود مانند نسل‌های گذشته تلاش نمی‌کنند؟**

من فکر می‌کنم نظام خانواده، نظام آموزشی و رسانه‌ها، مهارت‌های رویارویی با بحران‌های زندگی را به این نسل یاد نداده‌اند. در واقع این نسل، مهارت‌های رویارویی با بحران‌های زندگی که ممکن است برای هر زوجی اتفاق بیفتد را نیاموخته و به همین خاطر به سرعت به سمت طلاق می‌روند. به نظر من خیلی جسارت لازم است! من جزو نسل اول هستم شاید در زندگی مرا تهاجم بسیار زیادی را تحمل کرده‌ام، اما هیچ‌گاه حاضر به امر طلاق نشده‌ام، زیرا اعتقاد داشتم زندگی را باید حفظ کرد و به هر حال زندگی فراز و نشیب‌هایی دارد، اما ممکن است دختر و پسر من مانند من فکر نکنند یا نسل‌های دهه ۷۰، ۶۰ و ۸۰ ممکن است این نسل‌ها در برابر برخورد با کوچک‌ترین بحران‌ها سریع تصمیم بگیرند و جدا شوند و هر کدام به سمت زندگی خودشان بروند.

**چه اتفاقی در نسل جدید افتاده که با کوچک‌ترین چالش‌های سراغ سریع‌ترین راه‌حل‌ها مانند طلاق توافقی می‌روند؟**

می‌دانید چرا این اتفاق افتاده است، زیرا نسل جوان امروز آنچه در

زندگی‌شان مهم است، خودشان هستند؛ مدیریت خودشان، دوست داشتن خودشان و لذت بردن از زندگی. اینها ایده‌ها و آرمان‌های این نسل است و اینگونه فکر می‌کنند و حقشان هم هست، ما نمی‌توانیم به آنها بگوییم اینگونه فکر نکنید، اگر اشتباهی در پرورش این نسل وجود دارد به دلیل عدم موفقیت خانوادهاست. به دلیل این است که نظام آموزش نتوانسته در تربیت این نسل موفق باشد و همچنین رسانه‌های مان‌نتوانسته این نسل را به درستی تربیت کنند. به این دلایل مراحل جامعه‌پذیری که فرزندان ما از آن عبور کرده‌اند، به اینجا رسیده که با کوچک‌ترین مشکلی می‌گویند طلاق! این نشان می‌دهد از ماست که بر ماست و خانواده، نظام آموزشی و رسانه‌ها نتوانسته‌اند عملکرد درستی در تربیت نسل جدید داشته باشند. نسلی که اینگونه پیش می‌رود و با طلاق توافقی جدا می‌شوند و در مواردی مشاهده کرده‌ایم که پشیمانی‌هایی به بار می‌آورد، این نسل خیلی اهل مدارا و تساهل نیست، بلکه بیشتر اهل لذت بردن از شرایط موجود است. این چیزی است که وقتی با مراجع‌مانان صحبت می‌کنیم از دهان آنها می‌شنویم که من می‌خواهم زندگی‌م و از زندگی لذت ببرم، بنابراین هر مشکلی که مرا آذینت کند آن را کنار می‌گذارم. این دیدگاه این نسل و یک واقعیت اجتماعی است و ما نمی‌توانیم روی واقعیت‌ها چشم ببندیم. نسل جوان ما، دختران ما و خانواده‌های از هم گسسته در حال فرار هستند و اینها تماماً حاصل عملکردی است که مسئولان ما در تمام این سال‌ها داشته‌اند. از طرف دیگر حضور خانواده در شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی به این مسئله دامن زده است.

**خانم دکتر شکرچیگی سؤال دیگری که دارم در رابطه با بحث مشاوره‌هاست. در صحبت با کارشناسان مختلف متوجه شدم، مشاوره‌های پیش از طلاق یا داوری‌ها در بحث طلاق توافقی معمولاً اثرگذار نیست و در صد ناچیزی از زوج‌هایی که برای مشاوره پیش از طلاق به مراکز مشاوره فرستاده می‌شوند، به زندگی‌باز می‌گردند. در واقع انگار داوری‌ها و مشاوره‌ها کارایی لازم را ندارند، کما اینکه رئیس جمهور هم در صحبت‌های اخیرشان به موضوع اصلاح بحث مشاوره‌ها اشاره داشته‌اند. حتی گفته می‌شود برخی مشاوره‌ها هزینه مشاوره را دریافت کرده و با امضا، زوجین را راهی دادگاه طلاق می‌کنند. نظر شما در رابطه با کارایی مشاوره‌های پیش از طلاق و داوری‌ها چیست؟**

اگر زن و شوهری به اختلاف برمی‌خورند، خوب است مشاوران یا مددکارانی وارد روابط آنها شوند و با صحبت کردن ببینند مسئله آنها چیست، اما من معتقدم مهم‌ترین مشکلی که در میان زوجین در همه نسل‌ها وجود دارد، فقدان مهارت گفت‌وگو به معنای رابطه برد-پرد و نه به معنای رابطه برد-باخت است. به طور مثال وقتی زن و شوهری در یک خانواده با هم صحبت می‌کنند، هر دو باید به دنبال راه‌حل باشند،

نه اینکه یک نفر بگوید من هرچی می‌گویم تو قبول کن یا نفر دیگری این را بخواهد. البته در حوزه مشاوره درمانی یا چالش‌های متعددی مواجه هستیم. اولاً با قیمت‌های بالا، هزینه مشاوره‌ها به گونه‌ای است که خانواده‌ها از درآمد کافی برای استفاده از خدمات آنها برخوردار نیستند، بنابراین مسئله مالی و مشکلات اقتصادی مانع از این می‌شود تا خانواده‌ها بتوانند به مشاوره درمانی‌ها مراجعه کنند. از سوی دیگر من هم موفقیت‌ها و اینکه مشاوره‌ها در ساماندهی چالش‌های خانواده‌ها تأثیر نداشته‌اند، من هم مواردی را دیده‌ام که طلاق توافقی گرفته‌اند و وقتی از آنها در رابطه با بحث مشاور این سؤال می‌شود، می‌گویند مشاوران را با یک حق‌الزحمه می‌توانید فریب دهید!، متأسفانه تعهد کاری حلقه گمشده‌ای است که در میان سازمان‌ها و مراکز مشاوره درمانی و در بسیاری از جاها به چشم می‌خورد. حتی خود زوجی می‌گویند مشاوره به درد نمی‌خورد، در حالی که علت علل مشکلات خانوادها، گفت‌وگوست. طبق آمارها خانواده‌های کم‌با هم صحبت می‌کنند و مشکلات را در خود انباشته می‌کنند. در این صورت چگونه می‌خواهند راهکار پیدا کنند؟ اینگونه می‌شود که خشونت را در خودشان انبار می‌کنند و این خشونت تبدیل به تنفر می‌شود و یک جایی این تنفر به طلاق عاطفی و سپس به طلاق توافقی تبدیل می‌شود. این فرآیند و پروسه‌ای است که در روابط زوجین دیده می‌شود و می‌توان مشاهده کرد. یکی از الزامات و ابزارهای دیگر که شاید بتوان در خانواده و در کنار زوجین تأثیرگذار باشد، حضور جامعه‌شناسان است. چهار دهه یعنی ۴۰ سال همواره روانشناسان به عنوان مشاور و مدخله‌هایی در نهاد خانواده داشته‌اند و پیامد آن این است که امروز نهاد خانواده دچار بحران است، نسل‌ها حرف هم را نمی‌فهمند و وقتی به مشاوران مراجعه می‌کنند، بیشتر از آن چیزی که به فکر هم بستگی زوجی که به آنها مراجعه می‌کنند باشند، به فکر پولی هستند که از این زوج می‌خواهند بگیرند. بر این اساس ما چگونه توقع داریم طلاق توافقی را کنترل کنیم؟ پس نکته این است که در حال حاضر مشکلات نهاد خانواده مشکلات روانی نیست، بلکه مشکلات اجتماعی است. وقتی یک زوج در فضای مجازی قرار می‌گیرد، وقتی آنجا از تباطات و تعاملاتی برقرار می‌کنند که در اجتماع مجازی هست، آیا می‌توانیم باز بگوییم مشکل فردی است؟ مشکلات زوجین و خانواده‌ها دیگر مسائل روانی و در حیطه فردی نیست، بلکه در حیطه اجتماعی است، بنابراین باید از حضور جامعه‌شناسان هم استفاده کنند تا بتوانند روابط فیما بین نهاد خانواده و اجتماع را در نظر بگیرند و درباره آن صحبت کنند. من هر جا که در جلسات حضور پیدا کردم، همواره دیدم تنها روانشناسان در این رابطه صحبت می‌کنند، در حالی که مباحثی همچون طلاق توافقی مسئله‌ای در حیطه اجتماعی است و نه در حیطه فردی. به طور مثال مباحث اقتصادی را در نظر بگیرید. مشکلات اقتصادی که در نهاد خانواده وجود دارد. مثلاً در یک خانواده دو نفر که در دانشگاه آزاد درس می‌خوانند، ممکن است پتری باشد که توانمندی مالی‌اش به آنها نرسد که چوالگویی نیازهای معیشتی و اقتصادی نهاد خانواده باشد، این باید چه کار بکند؟ این یک مسئله اجتماعی است نه یک مسئله روانشناسی که مشاوره درمانی بتواند به آن کمک کند. پس متغیرهای دیگری در تعامل زوجین و نسل‌ها وجود دارد و الان مشکلات فردی و روانشناختی نیست، بلکه مشکلات اقتصادی، اجتماعی و حقوقی است، بنابراین باید از تعاملات بین‌رشته‌ای استفاده کرد و تنها نباید روانشناسان در این مباحث مربوط به خانواده حضور داشته باشند.

**البته در مباحث روانشناختی هم مشکلات زیادی در جامعه داریم و این نشان می‌دهد حضور روانشناسان خروجی ویژه نداشته است!**

بله. در حال حاضر در حوزه خانواده در اندر خم یک کوچه‌ایم و معلوم نیست چه کسی متولی نهاد خانواده است. تحکیم بنیان خانواده بسیار مهم است، یک سازمان یک متولی و یک وزار‌تخانه‌ای باید باشد تا این مسائل را سازماندهی کند. هر سازمانی از ظن خودش یک معاونت و معاون بانوان را ایجاد می‌کند که تنها به کارهای شعاری می‌پردازد و کارهای عمیقی در این زمینه انجام نمی‌شود. من به عنوان یک جامعه‌شناس و متخصص حوزه زن و زنان و خانواده این را می‌گویم اینکه خانواده نتوانسته مشکلاتش را حل کند، طلاق توافقی زیاد شده است، آسیب‌ها در خانواده زیاد شده و شکاف بین نسلی به وجود آمده همه اینها به خاطر این است که مسئول دلسوزی در حوزه خانواده وجود ندارد و سیاستگذاری درستی در مسائل خانواده انجام نگرفته است.

### جمعیت‌پایدار



### سالمندان تنها و بیمار

**■ مهدی نیک‌ضمیر**  
نمی‌دانم شما هم‌اکنون چند ساله هستید، اما اگر متولد دهه ۶۰ باشید، بین ۳۰ تا ۴۰ سال سن دارید. با یک محاسبه سرانگشتی می‌توان دریافت دو تا سه دهه آینده جمعیت دهه شصتی‌ها وارد سنین سالمندی خواهند شد. دوره سالمندی و نسبت جمعیت سالمندان به کل جمعیت از آنجایی اهمیت می‌یابد که یکی از مهم‌ترین تهدیدهای بالقوه نظام سلامت در تمامی کشورهای دنیا پیری جمعیت و شیوع سالمندی است. در جوامع مختلف تمام برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی بر پایه مؤلفه جمعیت پویا صورت می‌گیرد. وجود انسان سالم و مولد از جمله محورهای اصلی دستیابی به توسعه پایدار و شکوفایی اقتصادی است و سالمندی تأثیرات فراوانی را بر نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌گذارد. طبق آمارها هم‌اکنون بیش از ۷ درصد جمعیت کشورمان را افراد سالمند بالای ۶۰ سال تشکیل می‌دهند که این آمار در چهار دهه آینده تقریباً دو برابر خواهد شد؛ به طوری که در سال ۱۴۲۹ به‌ازای هر چهار نفر ایرانی، یک نفر سالمند خواهیم داشت. از سوی دیگر سرعت سالمندی در ایران نسبت به میانگین جهانی آن بسیار بالاتر است، به گونه‌ای که جهان در طول ۷۰ سال گذشته حدود پنج سال پیرتر شده، اما جمعیت ایران در ۶۰ سال گذشته ۱۰ سال پیرتر شده است و این روند همچنان ادامه دارد و ایران در ۳۰ سال آینده پیرترین کشور جهان خواهد بود!

دوران سالمندی چالش‌های خاص خودش را دارد و همواره سالمندان با انواع بیماری‌های مرتبط با سن و تهدیدات سلامتی ناشی از پیری جمعیت مواجه هستند. بیماری‌های مزمن دوران سالمندی همچون دیابت و فشارخون، هزینه‌های ارائه خدمات را افزایش می‌دهد و نظام‌های بیمه‌ای را با چالش بازگشت منابع مواجه می‌سازد.

سالمندان با تغییرات فیزیولوژیکی، روانی و اجتماعی متعددی مواجه هستند که می‌توانند منجر به از کارافتادگی و کاهش طول عمر در افراد شود.

این گروه سنی در معرض تنهایی و انزوا و عدم حضور دارای حمایت اجتماعی هستند و مجموعه این شرایط منجر به افت کیفیت زندگی و تهدید سلامت جسمی و روانی سالمندان می‌شود.

مسئله سالمندی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم در حال حاضر متولان دهه ۳۰ در حالی در سنین سالمندی قرار دارند که اغلب‌شان چهار تا شش فرزند دارند. طبیعتاً پدر و مادر و ارائه خدمات به آنها در دوران سالمندی بین این تعداد فرزندان تقسیم می‌شود و سالمندان امروزی ما با عنایت به تعداد فرزندان‌شان از کیفیت بالاتر زندگی برخوردارند. علاوه بر این معمولاً سالمندان کنونی به واسطه سلامت عروس و داماد و نوه‌ها و به بیان دیگر به واسطه حضور در یک خانواده گسترده کمتر با تنهایی و انزوا مواجه می‌شوند. مسئله‌ای که در دوران سالمندی اهمیت بسیار زیادی دارد و بسیاری از چالش‌های این دوران حتی مشکلات جسمانی دوران سالمندی به واسطه احساس انزوا و تنهایی شکل می‌گیرد. در عین حال در برخی موارد با وجود حضور چند فرزند، باز هم فرزندان در رسیدگی به امور پدر و مادر سالمند خود دچار چالش می‌شوند. آیا می‌توانیم کنید در دهه‌های آینده با سالمندانی روبه‌رو می‌شویم که یک یا نهایتاً دو فرزند دارند و حتی سالمندانی که فرزند ندارند یا ازدواج هم نکرده‌اند! بر اساس آمار سرشماری نفوس و مسکن، ۲۰ درصد زنان در سن باروری هرگز ازدواج نکرده‌اند، یعنی چیزی در حدود ۵/۱ میلیون نفر! در شرایط کنونی جامعه برای خدمات دادن به ۲۰ هزار نفر با ساختارهای موجود با مشکل روبه‌رو است. با چنین اوصافی در دهه‌های آینده حدود ۳۰ درصد جمعیت سالمند هستند، سالمندانی که بخشی از آنها یک یا دو فرزند دارند، بخشی اصلاً فرزند ندارند و درصد قابل توجهی هم ازدواج نکرده‌اند تا حمایت تعداد بیشتری از اعضای خانواده‌شان را داشته باشند.

بر این اساس در کنار برنامه‌ریزی برای رشد جمعیت و افزایش فرزندآوری به منظور پیشگیری از پیری نمای جوان جامعه، باید از همین امروز برای تأمین اجتماعی و ارائه خدمات به سالمندان جامعه که طی سال‌های آینده خود ما در آن گروه قرار می‌گیریم، برنامه‌ریزی داشته باشیم. هر چند امروز هم دیر است، اما برنامه‌ریزی‌ها برای عبور مناسب از دوران سالمندی کشور می‌تواند کمک‌کننده باشد. از سوی دیگر باید از همین امروز برای دهه شصتی‌هایی که کم‌کم به دوران میانسالی می‌گذرانند، آموزش‌های لازم برای ارتقای سلامت جسمانی و روحی‌شان تدبیر شود تا با رسیدن به دوران سالمندی و حفظ سلامت جسمی و روحی کیفیت زندگی‌شان افت نکند. آنچه بدیهی به نظر می‌رسد این است که در دهه‌های آینده برای مواجهه با جمعیت سالمند برنامه‌ریزی مناسبی صورت گرفته است و احتمالاً این جمعیت با چالش‌های متعددی مواجه باشد.

